



۲۰۱۹/۰۸/۲۹



ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

## فیض اتحاد !!!



در جست و جوی مطلبی، صفحات گذشته را ورق می زد، عنوان بالا که پوره نه سال پیش، اگست ۱۰ سروده شده است، نظرم را جلب کرد که اینک با پیشگفتار آن بحیث تکرار حسن تقدیم می کنم.. در آشفته بازار افغانستان، انسان با کسانی برمی خورد که نه تنها سیما، که صدای شان نیز مضمض کننده و آزار دهنده می باشد.

مرض قحط الرجال حاکم در وطن، بعضاً رسانه ها، از جمله تلویزیون ها را مجبور می سازد، کسانی را که در بساط شان چیزی نیست و یا به اصطلاح عام، الف در جگر ندارند، به حیث آگاه سیاسی پای میز مذاکره و مفاهمه بکشانند که ما در حقیقت، هر روز شاهد چنین مذاکرات از نا آگاهان سیاسی در تلویزیون های کابل می باشیم. اخیراً جنرال متقاعد بی درایتی از میراث کودتا های گذشته به نام طاقت، با عالم بی طاقتی، سخن از تفوق طلبی قومی و زبانی زد که برای من شنیدن چنین کلماتی خجالت آور بود و است، چه رسد به گفتن آن که هرگز چنین مباد:

### فیض اتحاد

ز عمریست، با درد و داغ و محن	شد آلوده دامان پاک وطن
مهین سرزمین دلیران پاک	همه پاسداران این آب و خاک
به او دوخته چشم از همه	شده صحنه تاخت و تاز همه
بسان یکی لقمه نرم و چرب	هجوم آورد بروی از شرق و غرب
ز هر در، درین خاک سر می زنند	چو دزدان خونخوار، در می زنند
همه ساکنان همین بوم و بر	گرفتار دردند و رنج و خطر

همه خصلت مردمی داشته  
ولی با همه راد مردی، کنون  
کنون جامه دوستی پاره شد  
کمر بسته مردم به آزار هم  
چو بازیچه دیگران گشته ایم  
«چه کردیم کاین گونه گشتیم خوار  
«نه دشمن درین بوم و بر لانه داشت  
«از آن روز دشمن به ما چیره گشت  
«از آن روز این خانه ویرانه شد  
کنون در تلاشند کاین سرزمین  
به شمشیر خونین دو نیمش کنند  
خدا را بهر کس مکن اتکا  
به بیگانه پیوند، کار دنی ست  
ز بیگانه هرگز نباشد امید  
چه خوش گر نگهبان میهن شوی  
به زنجیر وحدت توصل کنی  
وگر نه به تیغت ز هم می درند  
کسی را مجال چمیدن مده  
خردمند و دانا و هشیار باش  
چه خوش گفت "فردوسی" نامدار  
«به یزدان اگر ما خرد داشتیم»  
«بسوزد در آتش گرت جان و تن»  
«و گر مایه زندگی بندگی ست»

لِوای مناعت برافراشته  
به چنگال بیگانه گشته زبون  
دل دوستان در بدن خاره شد  
قد افراشته بهر پیکار هم  
نظارتگه این و آن گشته ایم  
خرد را فکندیم زینسان ز کار»  
نه بیگانه جایی درین خانه داشت»  
که ما را روان و خرد تیره گشت»  
که نان آورش مرد بیگانه شد»  
خورد همچو مینای می بر زمین  
بریزند خون و عقیمش کنند  
مکن تکیه گاهت به غیر از خدا  
چه ناگفتنی ها درین گفتنی ست  
مخواه میوه تازه از شاخ بید  
به هم میهن خویش یک تن شوی  
به لطف خدا هم توکل کنی  
ز هم می درند، حاصلت می برند  
یخن را به دست دریدن مده  
ترا تا نه دزدند، بیدار باش  
که رحم خدا باد بر وی هزار  
«کجا این سرانجام بد داشتیم»  
«به از زندگی کردن و زیستن»  
«دو صد بار مردن به از زندگی ست»

از این دوستان ریائی گریز ز حرفی که آرد جدائی گریز  
بهم بودن ما نشاط تن است جدا گشتن از هم، همان مردن ست

بکوشیم اگر در ره اتحاد

بیابیم شأن کیان و قباد

م. نسیم «اسیر» ۲۰ اگست ۱۰م، فرانکفورت

\*\*\*\* \*\*

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و سروده های دیگری از این شاعر معزز را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!



فیض اتحاد

[assir\\_n\\_faiz\\_etehaad.pdf](#)